

مباحث سیاسی

در کشف المحجّه سید بن طاووس

عصمت کیخا*

اشاره

کشف المحجّه از آثار بسیار مهم سید بن طاووس است. ایشان در این کتاب فرزند هفت ساله‌اش محمد و دیگر علاقه‌مندان به شنیدن سفارش‌ها، خاطرات، پندها و وصایای کتاب را مخاطب قرار می‌دهد. وی با یادآوری این نکته که سلامت خاندان از طعن و پاکیزگی آنان از پستی و ناکسی، بزرگ‌ترین نعمت خداوند است و خداوند متعال دستور داده است که از نعمت‌هایی که به او عطا شده سخن بگوید: و اما بنعمه ربك فحدث^۱ خود را در آغاز کتاب چنین معرفی می‌کند:

بنده خدا و مملوک او، سید جلیل و پیشوای نبیل، عالم عامل و فقیه کامل، علامه فاضل، زاهد پرهیزگار، بازکوش راه حق، یگانه زمان و یکتای عصر خویش، رضی الدین، رکن الاسلام والمسلمین، افتخار «آل طه» و «یس»، جمال عارفان، برترین سرور، سید شریفان، ابوالقاسم علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن طاووس علوی فاطمی داوودی^۲ سلیمانی.^۳

سید بن طاووس - آن گونه که در همین کتاب نوشته - متولد سال ۵۸۹ هجری است و نوشتن کشف المحجّه را در ۶۱ سالگی (سال ۶۵۰ هجری) آغاز کرده است.

پسرش محمد، مخاطب کتاب، متولد ۶۴۳ و پسر دیگرش علی متولد ۶۴۷ هجری است. فهرست تألیفات وی - آن گونه که خود در این کتاب برشمرده - به قرار زیر است:

۱. المهمات و التتمات، وی پیش بینی کرده است. که اگر این کتاب پایان یابد بیش از بیست جلد خواهد بود و اسرار فراوان که کاشف رازهاست دربر دارد.
 ۲. البهجة لثمره المحجة: در توضیح آورده است که زندگانی نامه من است از آغاز زندگانی ام و شناختم و در طلب فرزندان بودم، از مالک مهربان خود و عنایات او به فضل و کرمی که دارد و موفق داشتن من به پیمودن راه نیکبختی هر دو جهان.
 ۳. الطرایف: کتابی است در شناخت آیین طوایف و رشحهای از دریای نعمت‌های خداوند جمیل.
 ۴. غیث سلطان الوری لسکان الثری، در قضای نماز میّت.
 ۵. فتح الجواب الباهر فی خلق الکافر.
 ۶. الملهوف علی قتلی الطفوف: در شهادت امام حسین ع که به هدایت الهی به شیوه‌ای نو نوشته شده است.
 ۷. ربیع الالباب: که تا هنگام تألیف کشف المحجة شش جلد آن را تألیف کرده‌است.
 ۸. الاصطفاء فی تاریخ الملوک و الخلفاء، که برای فرزندانش نوشته و سفارش کرده است و نباید آن را در دسترس هر کس قرار دهند مگر که حسن ظن او را درباره خودشان و پدرشان احراز کنند. و تصریح کرده است که این کتاب امانتی است که امیدوارم فرزندان و آیندگان و تبارشان از آن بهره گیرند.
 ۹. فتح الابواب است بین رب الارباب و ارباب خرد، در استخاره.
 ۱۰. طرف الانباء و المناقب در شرف سید الانبیا و خاندان پاکیزه‌اش و در تعیین رسول مکرّم صلی الله علیه و آله جانشین خود را برای مراجعه مردم، و در آن کتاب روایت مردم مورد وثوق و اعتماد ثبت شده است.
 ۱۱. مصباح الزائر و جناح المسافر، مشتمل بر زیاراتی که متعارف بین علما می‌باشد.
 ۱۳. التوفیق للوفا بعد تفریق دار الفناء، و جز اینها از مطالب مختصر که اینک به یادم نیست.
- [...] وای فرزند، ای محمد که امیدوارم خدای تعالی کردارت را بستاید و تو را به نیکبختی هر دو جهان برساند بدان که در کتاب الآداب الدینیة و غیر آن از کتاب‌های ادعیه که برای حرکات و سکنات تو گفته‌ام دعاهاست که قسمت بسیاری از آن را با آداب جلیل آن در کتاب المهمات و التتمات آورده‌ام، اما ذکر همه آنها کتابی مفصل خواهد شد و بسا که مایه ملالت تو گردد و مانع استفاده تو از باقی مطالبی که گفته‌ام شود. آنچه در کتاب‌های دعا برای تو ذخیره کرده‌ام، تو را کافی است و تو را به آن دلالت می‌کنم. این کتاب دارای مطالبی است که در کتاب‌هایی که به آن اشاره کردم ثبت نشده است.

مباحث سیاسی ارائه شده در این کتاب از چند جهت دارای اهمیت است :

۱. به لحاظ شخصیتی که این مطالب را ارائه کرده است یعنی سید بن طاووس. در ذهن بسیاری از متدینان و اهل علم چنین تصور می‌شود که سید بن طاووس شخصیت زاهد، عارف و فقیهی بوده که از زندگی و تأملات سیاسی به دور بوده است. پژوهش حاضر این تصور را خدشه‌دار می‌کند و نشان می‌دهد که سید بن طاووس انسان کاملی بوده که به سیاست و زندگی سیاسی نیز می‌اندیشیده است؛ حتی کتاب‌های ویژه‌ای چون الاصطفاء فی تاریخ الملوک و الخلفاء را برای تربیت سیاسی فرزندانش نوشته است؛
۲. به لحاظ زمان و موقعیتی که سید بن طاووس در آن به سر می‌برده است و پیشنهادهای و تلاش‌هایی که وی در جهت حل مسألت‌آمیز بحران ناشی از حمله مغول‌ها کرده است. نیز مباحث حاضر دارای اهمیت است. این پیشنهادهای را در متن ارائه شده می‌خوانید؛
۳. برای ابطال دیدگاه کسانی که عالمان شیعه را در سقوط خلافت عباسی نشانه می‌روند، از قبیل آنچه درباره‌ی خواجه نصیر الدین طوسی گفته شده و محققان صاحب نظر آن را رد کرده‌اند؛
۴. به لحاظ روشن شدن بخش‌های دیگری از تاریخ تاریک اندیشه سیاسی تشیع. در مباحث حاضر، که گزیده‌هایی از کتاب کشف المحجبه است، ابتدا به امامت از دیدگاه شیعه پرداخته شده و در ادامه، رابطه علما با سلاطین و خلفا و چگونگی همکاری آنها بررسی شده است. سید بن طاووس در این مباحث سعی کرده است دلایل دوری جستن خود از قضاوت و فتوا را شرح داده. به این پرسش مهم پاسخ دهد که چه کسی را و چگونه باید برای اداره جامعه برگزید. در ادامه دانش‌هایی را که لازم است فرزندانش فرا گیرند شرح داده. در میان این دانش‌ها کسب اطلاعات تاریخی و سیاسی برای داشتن زندگی سالم قابل توجه است. از دیگر بخش‌های قابل توجه کتاب، بیان تلاش‌های وی برای گفت و گو با تاتارهاست.^۴

[امامت]

بخش ۵۵

ای فرزند، ای محمد، درباره شناخت پیشوایان و عترت سید المرسلین که درود خدا بر او و خاندان پاک او باد، طریق معرفت آنان، و اعتقاد به پیشوایی‌شان آسان‌تر از آن است که عده‌ای پنداشته‌اند و من در کتاب طرائف آن را بیان کرده‌ام و راه حقیقت را نمودار ساخته‌ام. اینک چند دلیل را به اختصار می‌گویم، چنان که خواننده را از درازی گفتار و توضیح بسیار بی‌نیاز گرداند:

بخش ۵۶

از جمله دلایل، گواهی عقل است به این معنا که کمال رحمت و عنایت الهی به بندگان مقتضی آن است که در هر زمان کسی را معین فرماید تا مردمان را به مراد و منظور او به طوری راهنمایی کند که آنان را از تأویل و اختلاف بی‌نیاز گرداند و آنان از گمراهی محفوظ مانند.

بخش ۵۷

از جمله آن دلایل یکی این است که کمال پیمبری جدّت محمد ﷺ، مهربان‌تر بنده خدای، شفقت او بود که تا پایان جهان به امت خود دارد مقتضی آن است که نظر شریف او - صلوات الله علیه - به هدایت و دلالت کسانی که خواه به روزگار رسالت او نزدیک بودند خواه بعد از ایام رسالتش به وجود می‌آمدند، یکسان باشد، و این کار درست راست نمی‌آمد مگر این که کسی به جای رسول اکرم بنشیند که در همه ایام در آشکار و نهان، در علن و در پنهان و در عصمت با وصف کامل او باشد.

بخش ۵۸

یکی از این دلایل آن است که جدّت محمد ﷺ به هیچ جنگی نرفت مگر که در مدینه کسی را به جای خود نیابت داد، هر چند مدت جنگ کوتاه بود. پس چگونه خرد می‌پذیرد که امت را بدرود گوید و کار او را بی‌سامان رها کند و نایبی برای خود معین نفرماید. حال آن که پس از رحلت آن بزرگوار مدت تا رستاخیز دراز بود و خطر بسیار.

بخش ۵۹

دیگر از دلایل آن که جدّت محمد ﷺ - که بالاترین درود و تحیات نثار او و تبار او باد - هیچ سپاه و هیچ سرشناس قومی را به جایی نمی‌فرستاد مگر آن که برای آنان رئیس و رهبری معین فرماید تا آن جمع را به یکدیگر پیوند دهد و گرفتاری‌هایشان را به اصلاح آورد و به آنان احسان کند؛ پس چگونه عقل باور می‌کند که پس از رحلت به سوی خدای - جلّ جلاله - در زمانی که تا حال ۶۳۹ سال می‌گذرد سپس تا روز رستاخیز به طول خواهد انجامید، همه امت خود را رها کند و برای آنان رئیسی معین نفرموده باشد تا حال امت را سرپرستی و اصلاح کند و آنان را از اختلاف و آندوه در امان نگاه دارد. و از آن جمله نصوص حق - جلّ جلاله و تقدّس کماله - است که با آیات روشن درباره جدّت مولانا علی بن ابی طالب علیه السلام گفته و ذات و صفات و مقامات او را ستوده و تعریفی که امت از کرامات او علیه السلام کرده و آنچه در اسرار الله تعالی - جلّ جلاله - و رسول او صلی الله علیه و آله به ما خبر داده است. گویا

می دانست که نصوصی که درباره اوست آمده است حاکی از آن است که امت در همه کارهای خود باید به او رجوع کند و در همه امور مرجع امت او باشد، زیرا صفات کامل رئیس قوم دلیل پیشوایی اوست، و صفات ناقص مردم دلیل این است که باید فرمان شریعت او را گردن نهند و اراده او را پیروی کنند. دلیل دیگر این که جدت محمد ﷺ بر افراد امت خود وصیت نکردن را حرام فرمود و گفت کسی که بدون وصیت کردن درگذرد همانا که به مرگ جاهلی مرده است، پس چگونه می توان پذیرفت کسی که فرمان می دهد مردم باید درباره بازماندگان و جانشینان خود وصیت کنند، خود وصیت درباره آنان را ترک کند با آن که می دانست که پس از وفات او اختلافها روی خواهد داد و به مخالفتها دست خواهند زد. (۸۶۵، ف ۵، ۰، از ص ۳۲ الی ۴۲، نجفی).

دلیل دیگر این که هیچ مسلمان عاقل و فاضل و اهل انصافی نمی پذیرد که محمد ﷺ بر آنان قرآن تلاوت کرده باشد متضمن این آیه ﴿... اليوم اكملت لكم دينكم واتممت عليكم نعمتي ورضيت لكم الاسلام ديناً﴾ (مائده، آیه ۵)؛ «امروز دین شما را کامل نمودم و نعمت خود بر شما تمام کردم و برای شما دین اسلام را پسندیدم»، آن گاه کسی ادعا کند که آن بزرگوار از دنیا رفت و امت خود را در امر امامت سرگردان رها کرد با آن که امامت مهم ترین مسأله مسلمانان و اسلام است، چندان مهم است که در اختلاف بر سر آن بعضی گردن بعضی دیگر را زدند و عده ای عده دیگر را تکذیب کردند، و ۷۳ فرقه مختلف پیدا شدند و در میان اهل ملت ها رسوا گردیدند.

این اختلاف و نقصان کجا، و دینی که پیمبر اکرم آن را به تصریح قرآن دین کامل توصیف فرمود کجا؟ پس اگر مسلمانان رسوایی به بار نمی آوردند، با دلایل و برهان مخالفت نمی ورزید و با غلط و بهتان با آیندگان خود روبه رو نمی شدند این اختلافها و نقصانها پدید نمی آمد.

ای فرزند، ای محمد، این آیه روزی فرود آمد و رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - آن را در مورد پدرت علی بن ابی طالب - صلوات الله علیه و آله - در روز غدیر خم به نص بیان فرمود، به روایت همه مسلمانان اهل فضل گفته شده است که به نص عام اعلام شد، اما متعصبان آن روز را پنهان می کنند و شایسته چنان بود که جمهور عارفان تاریخ آن را بدانند و آن جشنی بزرگ و روشن است چه، گویای آن است که خدای - جل جلاله - در آن روز دین را کامل کرد و نعمت را تمام فرمود و اسلام را دین ما قرار داد.

و من در کتاب طرایف از صحاح آنها نقل کرده ام که عده ای از یهودیان گفته اند اگر چنین جشنی در تورات آمده بود همانا که ما آن را جشن بزرگ دین خود می شمردیم.

و از دلایل یاد شده آن که ای فرزند، ای محمد - که خدا تو را با پوشش زره های استوار با عنایات کافی خود نگاه دارد - شایسته چنان بود که اهل اسلام همه بر این اعتقاد باشند و بدانند که نیای تو

محمد ﷺ اُمت را به جانشین خود سپرد، اما نام او را بر زبان نیاورد، چه این مقام مناسب صفات کمالی و معلوم او بود چندان که هیچ طعن و نقصی در آن صفات راه نداشت؛ پس چگونه است که کار تعصب به آن جا کشید که نصوص وصیت به امامت را که از ویژگی‌های پیمبری است و نصوص وصیت را که به طور متواتر روایت شده بوده است تکذیب کردند، حال آن که وصیت از جمله صفات کامل پیمبری است و این عدم قبول وصیت پیامبر اکرم ﷺ در حقیقت طعنه‌ای است به کمال صفات پیمبری، زیرا ترک وصیت کردن نقیصه است که شایسته کمال پیمبری نیست؛ پس تکذیب وصیت به امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ مکاربه و تعصبی شگفتی‌انگیز است.

دلیل دیگر این که اگر بنا به فرض خبر وفات جدت عَلَيْهِ السَّلَامُ به عاقلان جهان می‌رسید، و هنوز هیچ کس درین معنا اختلاف نکرده بود که آیا رسول اعظم کسی را بنا به نصّ به جای خود تعیین فرموده است یا نه، اما شایع بود که پیمبر اکرم فرموده است: «کلکم راع و کلکم مسئول عنه رعیته». هر عاقلی، هر چند دور از مدینه وجود داشت، می‌دانست که رسول مکرم عَلَيْهِ السَّلَامُ رحلت نفرموده است مگر این که کسی را در اُمت به جانشینی خویش معین فرموده است، و هر آینه نادیده نگذاشته است که مردم به وصیت او نیاز خواهند داشت و بی‌شک از توجه به چیزی که مردم به آن محتاج‌اند، یعنی نیاز دارند که اداره‌کننده‌ای اُمت را اداره کند، کوتاهی نفرموده است؛ پس چگونه می‌توان کمال رسول اکرم را در تعیین وصی که نزد عقل مسلم است و خردمندان با قبول آن را تلقی می‌کنند انکار کرد.

باز دلیل دیگر: از قومی که مدعی باشند که رسول مکرم کسی را در اُمت به طور مخصوص جانشین خود نکرد بپرسند، اگر اهل عصمت بگویند پیمبر اکرم عَلَيْهِ السَّلَامُ شخصی را به نصّ خاص جانشین خود معرفی فرمود، آیا از او می‌پذیرفتید یا نه؟ بی‌شک همه خواهند گفت البته نصّ او را درباره کسی که در میان اُمت قائم مقام رسول اکرم عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌شد از او می‌پذیرفتند. آنگاه پرسید شما که می‌گویید پیمبر اکرم عَلَيْهِ السَّلَامُ جانشینی برای اُمت معین نکرد، پس تفرقه و دشمنی و فساد که پس از رسول مکرم در اُمت به علت ترک نصّ روی داد متوجه کیست؟ متوجه خدای جهان است یا متوجه پیمبر اکرم عَلَيْهِ السَّلَامُ؟ بی‌شک این هر دو وجه باطل است. پس باید قول اهل عصمت را پذیرفت که می‌گویند حضرت رسالت جانشین خود را معلوم فرمود و حجت را بر مردم تمام کرد. پس گناه و ملامت آنان است که با نصّ مخالفت کردند و فرمان آن بزرگوار را نادیده گرفتند.

دلیل دیگر: باید به کسانی که چنین می‌پندارند که پیشوایان - که درود بر آنان باد - به عصمت نیازی ندارند آیا عقل شما می‌پذیرد که خدای تعالی می‌دانست که پیمبر اکرم در مدت زندگی خود تنها چند شهر و چند دژ کوچک را خواهد گشود، و فقط معدودی از مردم به دست او اسلام خواهند آورد؟ پس خدای - جل جلاله - او را معصوم قرار داد و به او وحی فرستاد و در هر چه اُمت را به آن نیاز بود

با او سخن گفت و می‌دانست که پس از درگذشت او مردم به رئیس نیازمندند و فتوحات اسلام چندین برابر خواهد شد و مردمی چندین برابر آن گروه که به دست او اسلام آوردند مسلمان خواهند شد و در سراسر جهان پراکنده خواهد گردید، و میانشان اختلاف روی خواهد داد و در آن هنگام وحی منقطع خواهد بود، آیا کسی وجود نخواهد داشت که در امت جای پیمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را بگیرد و بار امت را بر دوش کشد و با عدل و خودداری از تباهکاری کارها را سر و سامان بخشد و مورد اعتماد مردمان باشد؟ هر کس به خدای جل جلاله و نیای تو محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چنین پنداری داشته باشد همانا که جز شخصی غافل یا دشمنی جاهل نخواهد بود.

باز دلیل دیگر بر این معنا: بنی‌آدم از مواد ناهمگون گرم و سرد و تر و خشک، و از گوهرها و مواد خاکی و عقول و ارواح افلاکی آفریده شده‌اند. پس اگر پیشوایی نداشته باشند دارای صفات صاحب نبوت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که صفات متضاد او با یکدیگر متعادل باشد و کردار و رفتارش موافق یکدیگر و سایر احوالش در حد کمال، پیوسته گرفتار خویشتن است و ناهمگونی نهاد و چگونگی‌های آن او را به خود وا نمی‌گذارد تا کار آفریدگان را که با او در حال منازعه‌اند و خلاف میل او باشند سامان بخشد.

نیز از جمله دلایل بر وجوب عصمت، نصوص آشکاری است که مخالف و موافق نقل کرده‌اند، به طوری که دشمن از دیدن آن مطالب نایبنا شده و به نقل آن پرداخته است، چنان که یهودیان و نصرانیان نصوص پروردگار - جل جلاله - و نصوص عیسی و موسی را - که بر آنان درود خدای باد - درباره پیمبری محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل کرده‌اند، با این که آن را انکار می‌کنند و از آن بی‌خبرند. این نصوص نیز شامل امامت بلافصل پدرت امیر مؤمنان پس از جدت سید المرسلین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و امامت یکایک دوازده فرزندان پاکشان - که بر همه آنان درود پروردگار نثار باد - می‌باشد که هر یک را پس از دیگری ذکر کرده و نام و نسب و زمان هر یک را با کمالات و مقامات علمی، و پاسخ علمی به پرسندگان و هر چیزی که مورد نیاز مردمان مکلف زمان او بوده است و بزرگداشت دوست و دشمن در زمان حیات و حرمت قبورشان با وجود دشمنان بسیار که پس از وفات داشتند بیان داشته است و این خود از روشن‌ترین آیات است مر ارباب نظر را که پروردگار جهان‌ها و حضرت سید المرسلین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نشان داده‌اند تا مردم در روز رستاخیز نگویند:

«اَنَا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ (اعراف، آیه ۱۷۱)؛ ما از بی‌خبران بودیم».

من در کتاب طرایف این معنا را به تفصیل بیان کرده‌ام. در ضمن بخش‌های این کتاب نیز چنان که باید صاحب‌دلان را سخن خواهیم گفت - اگر خدای بخواهد.

نیز طرفی از آن مقوله آن است که علوم پیشوایان تَوَاتَرًا نشانه‌ای از خدای جل جلاله در آن است و معجزه‌ای است گویای پیشوایی آنان، زیرا هیچ کس سراغ ندارد که آنان نزد استادی علم

آموخته باشند و شیعیان یا دشمنان ایشان ندیده باشند که آنان این علوم را به عادت دانش‌آموزان و صفات آموزگاران و مدرسین در محضر پدران خود آموخته باشند و کسی ندیده باشد به مطالعه و آموختن کتابی سرگرم شده باشند یا معانی تألیفی را از بر کنند. تنها چیزی که دیده شده است هر گاه یکی از آنان از این جهان درگذشته است یکی از فرزندان او که پدر به امامت او وصیت کرده است در علم پدر و هر چه از خصوصیات و کرامات مورد نیاز جامعه لازم بوده است جانشین او شده است.

نیز از جمله دلایل آن که راویان شیعی امامی از هنگام حیات نبی تو محمد ﷺ و پدرت ایشا ﷺ بالاجماع متفق القولند که عدد و نام همه پیشوایان از تبار آنان و پدران و فرزندانشان و کمال صفاتشان همه معین است. گاه چنین شده است که پروردگار - جلّ جلاله - همین که آنان به این جهان پای گذاشته‌اند این معنا را تأیید فرموده است، زیرا پیش از آن که آن بزرگواران به دنیا آیند از آنان خبر داده شده بوده است و این امر از آیات خدای جل جلاله راجع به آنان و از معجزات رسول مکرم ﷺ از روی اکرام به آنان و از معجزات امامت آنان - که درود خدای بر آنان باد - می‌باشد.

و از جمله آن دلایل این است که در مورد هیچ یک از خویشاوندان و اصحاب رسول مکرم ﷺ نمی‌بینی که عددی معین وجود داشته باشد که از روی اتفاق و از نظر استحقاق همه امامیه بر آن اجماع داشته باشند و فرزندی از پدر نقل کرده باشد و نسل جدید از قدیم و هر یک از آنان که از حیث شمار مسلمند در علم و پرهیزگاری بی‌گفت و گو برجسته باشند و آنان را در سراسر جهان شیعیانی باشد که پیشوایی آن امامان را بر مردم مسلم بدانند و در سراسر جهان آن شیعیان وجود داشته باشند که و با وجود دشمنان بسیار که آن امامان داشته‌اند کشتارهای بی‌امان که از آن امامان شده است و چیرگی و ستم امیران و شاهان بر آنان، باز هم بر عقیده و شمار شیعیان افزوده شده باشد.

دیگر از دلایل آن است که نمی‌بینی که هیچ یک از پیشوایان طاهر که از بستگان تواند در پاسخ مسأله‌ای فرومانده باشند یا به کتابی از نوشته‌های مصنفان رجوع کرده باشند یا از یکی از علمای اسلام یاری خواسته باشند و هنگامی که از اخبار ملاً اعلا از آنان پرسشی می‌شد بی‌درنگ پاسخ می‌گفتند و آگاهی درست می‌دادند و اگر از رازهای امت‌های گذشته از ایشان سؤال می‌شد بدون توقف و تردید از آن خبر می‌دادند و اگر از تفسیر قرآن مبین یا شریعت و از اسرار روزشمار که وابسته به شریعت است مشکلی می‌پرسیدند به تفصیل پاسخی عالمانه می‌دادند و این قدرت از نشانه‌های خدای جل جلاله و معجزات رسول او ﷺ و معجزات پدران آنان ﷺ است.

دیگر از دلایل آن است که کتاب‌های شیعیان و روایات آنان به طور متواتر حاکی از این است که هنگام درگذشت بسیاری از مردمان را خبر داده‌اند و هنگامی که آن مردم هنوز زنده بوده‌اند؛ برای هنگام وفاتشان کفن فرستاده‌اند و آنچه از آن خبر داده بودند روی داده است. آری اینها همه از آیات

آشکار خدای تعالی و حجت‌های مسلم اوست - جل جلاله.

نیز از دلایل آن که می‌بینی در کتاب‌های شیعیان و غیر شیعیان مناظره‌ها و گفت و گوهای آنان با دانشمندان ادیان گوناگون منعکس است و می‌بینی که چگونه پاسخ هر پرسشی را طبق کتاب آسمانی پرسنده داده‌اند. اگر پرسنده یهودی بوده است از تورات حل مسأله را برای او قرائت کرده‌اند و اگر نصرانی، از انجیل پرسش را پاسخ گفته‌اند، حالی که هرگز با اهل آن دینت‌ها رفت و آمد و معاشرت یا یگانگی و دوستی نداشته‌اند. [...]

[رابطه علما و سلاطین]

بخش ۱۲۱

ای محمد، ای فرزند - که خدای جل جلاله برکات خود را بر زندگانی تو نثار فرماید و بر مقامات بیفزاید - بدان که بدترین معاشرت، معاشرت با گناهکاران است، خواه از والیان باشند یا از غیر آنان. اما این معاشرت وقتی ناپسند است که برای مخالفت با اعمال ناپسند آنان و از روی اطاعت فرمان خدای عزّ جلاله برای پند گرفتن به آنان نباشد، چه، خدای جل جلاله از انسان چنین می‌خواهد که آن سان که مولای او که بر نهانی‌ها و رازهای او آگاه است به او فرمان داده است با مردم معاشرت کند یا دست کم از آنچه خدای جل جلاله از آن اعراض می‌فرماید اعراض کند و از آنچه که خدای جل جلاله از آن خشمگین است متنفر باشد و این مقام بسی دشوار است و به خدا سوگند که بسیار بعید می‌دانم که انسان چنین باشد، به ویژه اگر کسی که با او معاشر است صاحب مقامی باشد یا مورد نیاز او باشد و نیاز او را برآورده و به او خوبی کرده باشد، در این حال چگونه او را دل با خدای جل جلاله خواهد بود تا از آن مرد صاحب مقام روی برتابد و دل در این کار با او همراهی کند؟! هیهات، هیهات، که چنین نشود، بلکه آن صاحب مقام که نیازش را برآورده است بیش از اصلاح کار او دین او را به فساد می‌کشاند و به احوال او در آخرت زیان می‌رساند.

روزی وزیری نامه‌ای به من نوشت و خواستار آن شد که به دیدار او بروم، در پاسخ به او چنین نوشتم: من چگونه توانایی آن دارم که در مورد نیازهای خود و نیاز فقیران و دیگر نیازمندان با تو مکاتبه کنم، در حالی که خدای تعالی و فرستاده او صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و پیشوایان عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مرا مکلف فرموده‌اند که از باقی ماندن تو بر کرسی فرمانروایی حتی تا رسیدن نامه من به تو اکراه داشته باشم. نیز تکلیف من این است که آرزومند باشم تا زان پیش که نامه من به تو رسد از مقام خود معزول شده باشی.

بخش ۱۲۲

یکی از فقیهان مرا گفت: امامان - که بر آنان درود باد - به مجلس پادشاهان و خلفا می‌رفتند. در پاسخ به او مطلبی به این مفهوم گفتم: آنان - که درود خدا بر آنان باد - به مجلس شاه و خلیفه وارد می‌شدند، اما در دل از آنها روی گردان بودند و باطنشان، چنان که خواست خدای سبحان بود، بر آنها خشمگین بود. گفتم آیا خود را چنین می‌بینی که اگر آن اشخاص نیازت را برآورند و تو را به خود نزدیک کنند یا درباره تو احساس نمایند، چنان باشی که پیشوایان با آنان بودند؟ گفت: نه و به مناسبت حال اقرار کرد و گفت که وارد شدن ضعیفان بر توانمندان مانند وارد شدن اهل کمال بر آنان نیست.

بخش ۱۲۳

یکی از پادشاهان بزرگ دنیا بارها به من نوشت در سرایی از او دیدار کنم که بسیاری از مردم غافل آرزوی رفتن به آن جا را داشتند. در پاسخ به او نوشتم در مسکنی که اینک در آن جا ساکنی بنگر که آیا دیواری یا آجری یا زمینی یا فرشی یا پرده‌ای یا چیزی وجود دارد که برای خدا و رضای او جل جلاله در آن جا قرار داده باشی تا در آن جا حضور یابم و بر آن بنشینم و بر آن بنگرم و دیدن آن بر من آسان باشد؟

نیز بارها به او نوشتم چیزی که در آغاز زندگانی دیدار پادشاهان را بر من تحمیل می‌کرد اعتماد من به استخاره بود؛ اما اکنون به موهبت انواری که خدای جل جلاله به من عنایت فرموده است بر نهانی‌ها آگاهم و در چنین موارد استخاره کردن دور از صواب و مبارزه با رب الارباب است.

وای فرزند، ای محمد، که امیدوارم خدای جل جلاله به نیروی خدایی و انوار پروردگاری خود تو را از مخالفت با مردم بی‌نیاز فرماید، در پرتو آن نور بنگر که معاشرت آنان دارای این خطر است که تو را از یاد خدای جل جلاله بازدارد. این کار مقتضی آن است که در حرکات و سکنات و جامه پوشیدن و نشست و برخاست با آنان ظاهرسازی کنی و تصنع به کاربری و حرمت خدای جل جلاله و ناموس عظیم او را واگذاری و بر پای داشتن ناموس آنان خاطر تو را مشغول دارد. یکی از علمای محترم روزی به من گفت به چه سبب همنشینی و گفت و گو با ما را ترک کرده‌ای، حالی که تو ما را به سوی رب العالمین می‌خوانی و به او نزدیک می‌گردانی. به او مطلبی گفتم که خلاصه آن چنین است: اگر من خویشتن را چنان نیرومند بدانم که هر وقت با شما همنشین باشم و گفت و گو کنم در حال مجالست و محادثه با شما در دل و در ضمیر خود به مجالست و محادثه با خدای جل جلاله مشغول باشم، شما نیز کاملاً به حرمت حق تعالی به من توجه داشته باشید آنگاه می‌توانم هر وقت که دست دهد با شما جلیس باشم و گفت و گو کنم؛ اما بیم من از آن است که اگر با شما به گفت و گو پردازم یا

مجالست کنم، دلم گاهی از مهر شما انباشته باشد و از یاد خدای تعالی فارغ باشم، حال آن که در پیشگاه الهی قرار دارم. پس عقیده دارم اگر حق تعالی را از ربوبیت و ولایت برکنار دانم و به مهرورزی با شما پردازم و دل را که نظرگاه حق تعالی و سرای معرفت اوست به شما که مملوکان اوید واگذارم کفر است؛ اما اگر با شما مجالست کنم و به گفت و گو پردازم و دلم گاه با شما و گاه با حق تعالی باشد، معتقدم که این کار شرک است و هلاک، زیرا شما را در دل با حق تعالی برابر نهاده‌ام.

بخش ۱۲۴

وای فرزند، ای محمد - که خدای جل جلاله تو را به مراد و منظوری که داری امکان دستیابی دهد و پیروی از او موجب آن گردد که یاد خود را به تو الهام فرماید - بدان که من برآنم تا از هر کار که از یاد پروردگار جهان‌ها بازم دارد با خلیق قطع رابطه کنم و در مشهد جدت امیر مؤمنان علیه السلام حضور یابم. در این کار از خدای جل جلاله از روی یقین استخاره کردم. اقتضای استخاره چنین بود که به کلی در مسکن خود ترک معاشرت نکنم و تنها در اوقاتی که امید دارم که در پناه جلال ربانی از یاد خدا باز مانم و به سلامت مانم به آن پردازم؛ اما اگر دیدم که دل کمترین توجهی به آنان دارد بی‌درنگ ترک معاشرت و گفت و گو کنم.

بخش ۱۲۵

وای فرزند، ای محمد - که خدای تعالی تو را از آنچه مورد اعراض اوست در امان دارد و به زیور خلعت اقبال بیاراید - بدان که از جمله گرفتاری‌های من در مخالفت با مردم این بود که پادشاهان مرا شناختند و به من مهر ورزیدند، چندان که نزدیک بود سعادت این جهانی و آن جهانی من بر باد رود و میان من و مالک من صاحب نعمت‌های نهانی و آشکار، حجاب گردند، آنگاه مرا می‌دیدید جامعه ننگ و رسوایی دربر، در پی جاه و مقام این سرای فریب برآمده‌ام و تو را به سوی هلاک و تباهی و عذاب دوزخ می‌کشانم. چیزی که مرا از خطر اقبال پادشاهان جهان و محبت آنها رهایی بخشید و از زهرهای کشنده تقرّب به آنها به سلامت داشت همانا خدای جل جلاله بود. پس من آزاد شده این مالک رحیم شفیق هستم و سبب آن بود که از آغاز زندگانی در دامان جدم (ورام) و پدرم - قدس الله ارواحهم و کمل فلاحهم - بودم که داعیان به سوی خدا بودند - جل جلاله - و دلبستگان او - جل جلاله - پس خدای تعالی مهر پیمودن راه و پیروی نشانه آنان را در دل من انداخت. من نزد آنان گرامی بودم با این که عادت معمول کودکان است که پدر یا مادر یا استاد، آنان را تأدیب کنند، اما خدای جل جلاله مرا به این ماجرا نیازمند نفرمود. من نوشتن و عربی را آموختم و علم شریعت محمدی صلی الله علیه و آله

را نیز آن سان که در پیش گفتم و کتاب‌هایی در اصول دین نخواندم. یکی از مشایخ استاد من از من خواست که به تدریس و تعلیم مردم پردازم و در مراجعات آنان فتوا دهم و راه علمای پیشین را بیمایم. آنگاه دیدم خدای جل جلاله در قرآن شریف به جدّت «محمد ﷺ»، آن صاحب مقام والا، می‌فرماید:

﴿و لو تقول علينا بعض الاقاويل لاخذنا منه باليمين ثم لقطعنا منه الوتين فما منكم من احد عنه حاجزين﴾ (الحاقه، آیه ۴۴)؛ «اگر رسول سخنی که ما نگفته باشیم به ما نسبت دهد با کمال قدرت او را کیفر می‌دهیم و رگ (حیات) او را می‌بریم. هیچ یک از شما قدرت جلوگیری ندارد.»

آیا می‌بینی که این سخن از جانب پروردگار جهان‌ها برای تهدید کسی است که نزد او گرامی‌ترین موجود اولین و آخرین است، در صورتی که سخنی را به حق تعالی نسبت دهد! پس آنگاه که به این نکته توجه کردم و از مبادرت کردن به فتوا احساس کراهت نمودم و ترسیدم و پرهیز کردم که مبادا در کار فتوا قولی بر خلاف گویم و در پی ریاست افتم که منظور از آن تقرب به حق تعالی نباشد؛ پس در آغاز کار پیش از آن که جامه قضا پوشم از آن امر هولناک کناره گرفتم و به راهنمایی علم، به عمل صالح و کارهای شایسته پرداختم و آنچه ای فرزند در راهنمایی و گشودن درهای عنایات به تو نوشته‌ام نه از کسی آموخته بودم نه از کسی شنیده بودم، بلکه گفتار مردم همه بر پایه ظاهر عبادت و صورت بخشیدن آن به مقتضای عادت بود. سپس جماعتی نزد من آمدند و خواستند بین مردمی که اختلاف دارند بر عادت فقیهان و علمای گذشتهٔ زمان‌های پیشین داوری کنم و امور طرفین اختلاف را اصلاح نمایم؛ پس به آنان گفتم که من چنین فهمیده‌ام که خرد من در مقام اصلاح کلیه امور زندگانی من است، اما نفس من و هوا و هوس من و شیطان برآند تا با مشغول ساختن من به امور دنیا مرا به هلاکت رسانند و من بین خود و نفس خود و شیطان و هوا و هوس خویشتن در صدد آن برآمدم که به مجرد عدل داوری کنم و همه آنها را با عقل موافق گردانم. اما هیچ یک از آنها این رأی را صواب ندانستند و خرد به زبان حال با من گفت روا نیست که در هلاکت خود به نادانی، از آنها پیروی کنی. بالجمله، من در این زندگی دراز موفق نشدم که میان این دو دشمن داوری کنم یا میان آنها سازشی به وجود آورم که چشمم روشن گردد و منازعه و اختلاف آنها برطرف شود. پس کسی که می‌داند که در مدتی دراز از انجام دادن داوری ناتوان بوده است، چگونه در امری وارد شود که داوری‌های بی‌پایان و بی‌شمار ویژه آن است؟ به آنان گفتم بنگرید و کسی را بیابید که عقل و نفس و طبیعت و هوا و هوس او با یکدیگر اتفاق داشته باشند، بر شیطان چیره، و همه مانند یک دست در پی طاعت خدا و رضای او باشند و از امور مهمی که بر او واجب است فارغ باشد. آری چنین شخصی را بیابید، و داوری

و محاکمه نزد او برید همانا اوست که وقتی دعوایی در محضرش طرح شود می‌تواند به قطع و فصل دعوی و اصلاح اختلافات موفق گردد. زیرا به چنین قدرتی مجهز است.

پس ای فرزند، ای محمد، از ریاست در این امر کناره جستم و به مقتضای داوری خردمندان دیدم که شغل شاغل من در توجه به خدای جل جلاله و واری و پاکیزه نگاهداشتن نفس خویشتن است.

بخش ۱۲۶

سپس چنین روی داد که پدر و مادرم - که خدای تعالی روانشان را تقدیس فرماید و بر قبرشان نور بباراند - در صدد برآمدند که من زناشویی کنم و آن واقعه را در کتاب البهجه شرح داده‌ام. این وصلت خوشایند من نبود و بیم آن داشتم که از کار صواب مرا بازدارد. این پیوند موجب آن شد که با خاندانی که وصلت کرده بودم مصاحبت کنم. سپس یکی از آنان در کار دولتی وارد شد و من کوشیدم که او را از آن شغل باز دارم و او آن منصب را ترک کند، اما موافقت نکرد که از آن کار دست بکشد. این امر به آن جا کشید که از او دوری گزینم و در شهر حله مجاورت آنان را خوش نداشته باشم. آنگاه به مشهد مولانا (حضرت موسی بن جعفر امام کاظم علیه السلام) روی آوردم و در آن جا اقامت گزیدم تا وقتی که به اقتضای استخاره با «زهره خاتون» دختر وزیر «ناصر بن مهدی» - که بهشت جاودان جایگاه آنان باد - زناشویی کردم و این امر موجب آن شد که روزگاری دراز بغداد را که دامگاه شیطان است وطن گیرم.

[رابطه سید بن طاووس با مستنصر]

بخش ۱۲۷

نخستین دامی که شیطان تعبیه کرد تا میان من و خدای جل جلاله، صاحب الرحمه والاحسان، جدایی افکند این بود که خلیفه «مستنصر» - که خدا از سوی ما بهترین پاداش خیر به او عطا فرماید - مرا به عادت خلفا برای فتوا دادن دعوت کرد.

هنگامی که نزدیک به در ورودی خانه کسی رسیدم که از من استدعای دیدار داشت به درگاه خدای مالک الامان جل جلاله تضرع کردم و از او خواستم که دین مرا و آنچه را که به من موهبت فرموده است به ودیعت نگاه دارد و هر چه مرا به رضای حضرتش نزدیک گرداند حفظ فرماید تا به سلامت از نزد ملک باز گردم. آنگاه به محضر او رسیدم و او با همه نیرو که داشت کوشید تا کار فتوا دادن را بپذیرم؛ خدای جل جلاله به من آن نیرو داد که با آنان مخالفت کنم و هوس خود را خوار دارم و بر سر نفس سرکش پای گذارم و در نگاهداشت آنچه در طلب رضای خدا جل جلاله مالک آن بودم و اعراض از آنان مدد فرمود. در پی آن واقعه سعایت‌های هولناک روی داد؛ اما خدای جل جلاله به

فضل خویش مرا کفایت کرد و بر عنایات خود درباره من افزود و در کتاب اصطفاء پاره‌ای از آن حوادث را برای تو شرح داده‌ام.

ای فرزند، اگر آن روز در این فتوای دنیوی و هوسبازی اهل دنیا و قاعده‌های بیهوده آنها وارد شده بودم تا ابد الابدین تباه بودم و مرا در اموری داخل می‌کردند که میان من و رب العالمین جدایی می‌افکند.

بخش ۱۲۸

الحذر، الحذر، که در شوخی و بازی و نوآوری آنان شرکت جستن، مخالفت با جدت سید المرسلین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و با پدرت سید الوصیین است. سپس خلیفه بازگشت و به وسیله (قمی) وزیر خود و به وسیله دیگر بزرگان دولت خود مرا دعوت کرد که نقابت همه طالبین را بپذیرم. سال‌ها گذشت و همچنان پیگیری می‌کردند تا این سمت را قبول کنم و من بهانه‌های بسیار می‌آوردم. «قمی» وزیر گفت وارد این کار شو و در آن به رضای خدا عمل کن. گفتم پس چرا تو در وزارت خود به رضای خدای تعالی عمل نکنی؟ نیاز دولت در این کار به تو بیشتر است تا به من، اگر چنین کاری امکان داشت همانا تو به آن رفتار می‌کردی. سپس به تهدید من پرداخت و پیوسته خدای جل جلاله مرا در مقابل آنان نیرو می‌داد و تقویت می‌کرد و تأیید و مساعدت می‌فرمود تا این که «مستنصر» به وسیله یکی از دوستان به این تکلیف دعوتم کرد و به هر چاره‌ای دست زد. روزی به من گفت آیا تو می‌گویی «رضی» و «مرتضی» ستمکار بودند یا آنان را معذور می‌دانی؟ پس تو نیز مانند آنان وارد کار شو. به او گفتم روزگار آنان روزگار آل بویه بود و زمان پادشاهان شیعه مذهب و آنان مشغول به خلفا بودند و خلفا مشغول به آنان و سید رضی و سید مرتضی آنچه طبق رضای خدای جل جلاله می‌خواستند آماده بود. بدان که این پاسخ که من گفتم به اقتضای تقیه بود و گمان نیکو به همت موسوی آن دو، وگرنه من بهانه منطقی بر دخالت آنان در امور دنیایی نداشتم. پس زنه‌ار، زنه‌ار که با هیچ یک از ملوک متفق و موافق باشی که به هلاک خود اقدام کرده باشی. زنه‌ار که کسی را بر خدای جل جلاله مولای تو و مالک دنیا و آخرت برگزینی و او را مؤثر دانی، و نام گذشتگان پاک خود را با مخالفت به رضای حق تعالی جل جلاله زشت گردانی و در ویرانی بنیادهایی که برای شرف تو در دنیا و آخرت افکنده‌اند همدستی کنی و آنان را در روزشمار دشمن خود و روی گردان از خود و متنفر از خود گردانی.

بخش ۱۲۹

آنگاه فریفتن مرا دنبال کردند تا آن جا که پسر «قمی» وزیر، پی من فرستاد و در آغاز التماس داشت

که ندیم شوم؛ پس دانستم که این گام به هلاک من می‌انجامد، چه، به امور دنیا مشغول خواهم شد. پس هر چاره‌جویی می‌دانستم به کار بستم و به جان کوشیدم تا دست از من بردارد، اما او باز به من مراجعه می‌کرد. باری، به او سخنانی گفتم من جمله گفتم اگر وقتی من ندیم دولتیان شوم و اسرار آنان را برای تو و پدرت کشف نسازم و اخبار آنان را بر تو حکایت نکنم مرا متهم خواهید کرد که از آنان سخنانی زشت درباره شما شنیده‌ام و آن را به شما نمی‌گویم، این امر باعث دشمنی شما با من خواهد شد و کار ما به جدایی و گسیختن رابطه می‌کشد و خدا داند که به چه حوادثی که اکنون نمی‌دانم خواهد انجامید.

پس ای فرزند، مباد که با مردمان در این گونه امور وارد شوی. به خدا سوگند که معاشرت با مردم «دارالغرور» راست نمی‌شود مگر به دوری جستن از «مالک یوم النشور» و بیشتر کارهای مردمی که اهل سرای گذرا هستند مسخره و فساد و ویرانگر سرای باقی است و میان بنده و مالک روز رستاخیز حجاب است و ممارست و دمخوری با آنان با استواری و سلامت روز قیامت سازگار نیست. دریغا، دریغا، به خدا سوگند، هر کس گفته باشد این راهی از راه‌های نیکبختی است، به خدا سوگند که دروغ گفته باشد.

بخش ۱۳۰

سپس شیطان - که لعنت خدا بر او باد - برای فریفتن پدرت آنان را برانگیخت و خلیفه «المستنصر» که خدای بهترین پاداش را به او عطا فرماید، مرا برگزید تا به رسالت نزد سلطان «تاتار» روم. پس به آن کس که این پیام به من آورده بود سخنانی گفتم که مفهوم آن چنین است: در این کار اگر موفق شوم پشیمان خواهم بود و اگر شکست یابم نیز پشیمان خواهم شد. گفت چگونه؟ گفتم اگر کوشش من با توفیق قرین گردد هرگز برای گسیل داشتن به رسالت دست از من نخواهید کشید تا در شمار مردگان درآیم، پس مرا از عبادت‌ها و دیگر کارهای ارزشمند باز خواهید داشت، و اگر گره کار به دست من گشوده نشود از چشم شما خواهم افتاد و کار به بی‌احترامی من خواهد انجامید و آزردن من آغاز می‌گردد و از کار دنیا و آخرت باز می‌مانم، بالجمله سخنان رساتر از این گفتم که خدای جل جلاله در آن حال برای نیکبختی من بر زبانم جاری فرمود. اگر کسی تو را بگوید که پرداختن به این امور به طاعت و عبادت دستگیری می‌کند، زنهار و زنهار که آن گفته تأویل و مغالطه است و مبادا به آن قانع شوی. چه هر کار که مخالف عقیده تو باشد، کمک به آن حتی با حرکتی از حرکات یا با اشاره‌ای از اشارات روا نیست، و اگر کسی جز این گوید او از دام‌های شیطان است و سخن او هذیان.

بخش ۱۳۱

سپس خلیفه «المستنصر» - که خدای او را بهترین پاداش خیر دهد - به من تکلیف کرد که وزارت را بپذیرم و پیمان بست که در این کار از هیچ یاری به من دریغ نکند و بارها در این مسأله نامه نوشت و سخن گفت و من در کتاب الاصفاء برای تو این گرفتاری و بلا را به شرح باز گفته‌ام.

اما من بازگشتم و بهانه‌ها آوردم تا کار به آن جا کشید که سخنانی گفتم از این قبیل که اگر مقصود از وزارت من آن است که به عادت وزیران حرکت کنم و امور مردم را با هر مذهب و سبب تمشیت دهم، خواه اقدام من مطابق رضای خدای جل جلاله و رضای سید الانبیاء والمرسلین باشد خواه مخالف رأی خدا و رسول؛ پس، اگر بخواهم با همین شیوه وزارت کنم اکنون نیز همین وزیران با همان روش فاسد کارها را انجام می‌دهند، اما اگر بخواهم در این مقام به کتاب خدای جل جلاله و سنت فرستاده او صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رفتار کنم هیچ یک از درباریان تو و آنان که در سرای تو زندگانی می‌کنند، و هیچ یک از بندگان و خدمت‌گزاران و از خدم و حشم تو و ملوک اطراف، تحمل آن رفتار را ندارند. اگر راه عدل و دادگستری پیش گیرم و طریق انصاف و پرهیزگاری پیشه کنم، به تو می‌گویند این «علی بن طاووس علوی حسینی» از این کارها چه منظور دارد جز این که به مردم هر عصر و زمان بفهماند که اگر خلافت در دست آنان بود به همین روش عمل می‌کردند. این منظور و این عمل ردی است بر خلفایی که پیش از تو بوده‌اند و طعنی است بر آنان. وقتی این سخنان را درباره من به تو بگویند ناچار بی‌درنگ به بهانه و عذری به کشتن من همت خواهی گماشت.

پس وقتی کار به هلاک من می‌انجامد ناچار باید به ظاهر گناهی به من نسبت داده شود تا مرا بتوان کشت. پس اینک من در سراپنجه تو قرار دارم و پیش از آن که گناهی مرتکب شده باشم با من هر چه خواهی کن که تو سلطانی قادری. آنگاه به کوچ کردن آغاز کردم و خانه کن از بغداد منتقل شدم و به حله رفتم و خدای جل جلاله به رحمتی که از آغاز به من داشته است و به عنایتی که به پدران صالح من مبذول فرموده است و از روی جلالت او آن عنایات به تبار و فرزندان ایشان رسیده است مرا به سلامت نگاه داشت. خداوند جل جلاله به رحمت عنایت خویش که پیوسته به گذشتگان صالح من و ذریه آنان عطا فرموده است مرا از این بلاها به سلامت رهانید مباد و مبادکاری کنی که شیطان مرا پس از مرگ سرزنش کند و بگوید بر فرزندان تو که پاره جگرت است پیروز شدم و روزشمار، جامه پشیمانی بر تن و میان اهل سلامت و رستگاری شهره به رسوایی، نزد ما آیی! پس با چه امید «محمد» صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جدت را دیدار خواهی کرد و پدرت علی عَلِيٌّ را و پیشینیان اطهارت را ملاقات خواهی نمود؟ حال آن که بر ضد آنان به پا خاسته‌ای و یادشان را زشت گردانیده‌ای و به جهت ننگ چند روزه زندگانی با آنان دشمنی کرده‌ای! و آیا پس از این وصیت که به تو کرده‌ام و این رساله که تو را نوشته‌ام

با چه رو با من روبه‌رو خواهی شد؟ به جای این که تو را به جلالت و بزرگواری فرا خوانده بودم، اما تو در مقابل آن به پستی گراییدی چه پاسخی خواهی داشت؟ نه به خدا. این شیوه شریف الهی و مقدّس را که امروز مجبور و تنها مانده است از دست مگذار و ملزم به آن باش و در مقابل ملازمت آن جان و اهل و مال و همه امکانات را سبکمایه گیر و در روزگار کسادی این فضایل با آنها هم‌نفس باش تا وقتی در آن جهان نزد ما می‌آیی پادشاهی بزرگ از پادشاهان دنیا و آخرت باشی، مَلِکِ عظیم این جهانی و روز میعاد باشی و مولای تو و پیشینیان تو از پدران و نیاکانت که از ملوک نیکبخت جهان بوده‌اند از تو خرسند باشند.

بخش ۱۳۲

وای فرزند، ای محمد - که آرزومندم خدای جل جلاله آنچه را که به آموختن آن نیازمندی، یعنی نکاتی را که مایه افزونی تعظیم و تکریم تو پیشگاه الهی را باشد به تو بیاموزد - بدان که داخل شدن در کارهای دولتی اگر چیزی بود که بر شرف دنیایی مسلمان می‌افزود همانا که با ورود اولیای دولت و قبول تقاضا و آرزوهای آنان کاخ شرف و حیثیت تو را بنا می‌کردم، اما این کار خلاف چیزی است که پیشینیان تو بر آن بوده‌اند و مایه رسوایی و ننگ کسی است که داخل آن کارها شده است و کمبودی است که نمی‌توانم درجه حقارت آن را شرح دهم. وقتی کسانی را می‌بینم که با تو هم‌عقیده‌اند و دین پدران پاک تو دارند و چنین می‌پندارند که چون از کارگزاران دولتند و به ستمگاران یاری می‌کنند دارای شرف و مقامی والایند، اما شایسته چنان است که تو دریایی که اینان مسکین رنجورند و دارای قلب بیمار، و نیازمند آنند که به بیمارستانشان ببرند و گاهی با احسان درمانشان کنند و گاهی با خواری و توهین رنجوری را از آنان دور گردانند تا از مستی به خود آیند و به درجه بدبختی خود پی ببرند. حق، یگانه راه روشن است که قرآن به آن راه می‌نماید و جدّت محمد ﷺ به آن دلالت می‌کند و کسی که از آن راه بپیچد به سوی خشم خدای جل جلاله و سخط و خواری و دوزخ او و به سوی رسوایی بزرگ گام می‌نهد. من پسرانی را دیده‌ام که در عقیده باطل تعصّب پدران می‌کشند و چندان در تعصّب پیش رفته‌اند که در عبادت بتان پیروی آنان کنند. در کار تعصّب جان فدا می‌سازند و در معرض خطر قرار می‌گیرند، پس چرا فرزندان قومی که در دنیا و دین سعادت‌مندند تعصّب نکشند و راه پدران پاک خود را نیمایند و بی سستی در آن گام نهند که اگر در این راه سراسر جهان را از دست بدهند در نظر عارفان چیزی بی‌مقدار را از کف داده‌اند. چه زشت است که یکی از فرزندان سید پیمبران در روز جزا پیدا شود و بیگانگان به جدش محمد ﷺ نزدیک‌تر از او باشند و مردم مورد توجه حضرتش قرار گیرند، اما از او روی برگرداند. خدمت‌گزاران او به سبب طاعت وی به مقام پادشاهی

رسیده باشند و فرزندان او به سبب نافرمانی و تباهی مورد ریشخند شیطان شده باشند و منادی در میان آنان ندا در دهد که ﴿لِمَثَلِ هَذَا فليعمل العالمون﴾ (صافات، آیه ۱)؛ «عمل کنندگان چنین کنند».^۵

بخش ۱۳۳

ای محمد، ای فرزندم - که خداوند جل جلاله دین و دنیای تو را نگاه دارد و یقین و تولای تو را کامل گرداند - بدان که اگر من در سراسر زندگانی به بیماری دیوانگی یا به مرض پیسی و خوره دچار می‌شدم بر من از گرفتاری به منصب‌های دولتی آسان‌تر بود که چهره اسلام از آن تیره گردد و چیزی از آنچه را که پیمبران و جدت محمد ﷺ بنیان نهادند ویران کنم و مایه ننگ او گردم و چنان کنم که دشمنان دین او به سرزنش سخنان ناروا گویند و در این سوء شهرت با دشمنان یاری و همکاری کنم، زیرا در این حال دشمنان می‌گویند و می‌پندارند که اگر دین جد ما محمد ﷺ این چگونگی‌ها را که متصدیان مقامات دولتی دارای آنند نداشت و مشتمل بر هول و هوسبازی و هوسناکی و تظاهر به ارتکاب کارهای حرام نبود فلانی که فرزند اوست و تظاهر به پای‌بندی به ناموس دین می‌کند با والیان و دولتیان وارد کار نمی‌شد و در راهی که مایه اهانت به مراسم جد او و نیاکان گذشته اوست با آنها همگامی نمی‌کرد و به اموری که خلاف شیوه دین او باشد شادمان نمی‌شد و این بدنهادهی را به آن دین نسبت نمی‌داد - پس بنگر که هنگام سكرات مرگ مصیبت و ندامت من بر چگونه خواهد بود و در روزشمار در چه جایگاه قرار خواهم داشت و محاسبه من از چه قرار خواهد بود و نادانی و خواری من تا کجاست. با کدام چشم و با چه رو جدت محمد ﷺ و پیش‌گامان آزادی را بنگرم و با چه روی به آنان دیده افکنم؟ حالی که بزرگ‌ترین ننگ را برای آنان به وجود آورده باشم، و اگر در روزشمار بر من رحمت آورند و برای رهایی من از عذاب شفاعت کنند، آبروی شریف و مصون از هر خطای ایشان را مسؤول کسانی قرار داده‌ام که در کار دولتی به آنان ستم کرده‌ام؛ زیرا ناچارند از آن ستم‌دیدگان بخواهند که از من درگذرند. پاداش جدت محمد ﷺ در مقابل هدایت و نبوت و شفاعت و احساس او به ما این نیست که من که فرزند اویم با دور شدن و کنار گذاشتن قرآن مقدس او و زشت کردن یاد گرامی او از شأن او بکاهم و به ویرانی بنیادی که او نهاده است آغاز کنم و مایه شرمندگی آن بزرگوار گردم.

ای محمد، ای فرزند، بیماری پیسی و خوره و دیوانگی در مقابل آن گرفتاری‌ها بسی آسان و بسی زیباست، زیرا در هر حال به مرگ می‌انجامد و این مسأله آسان است و باعث ثواب و عوضی است که روشنگر چشم و فرحبخش دل است و باعث همصحبتی با بزرگانی که در آخرت پادشاهان اقلیم

سعادتند، بزرگان دولت پایدار و سبب پوشیدن تشریف خلعت رضای جبار الجبیره و فرحناکی و طیب دیدار با گذشتگان تو، که عترت طاهر رسول بزرگوارند صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آن روز که اولین و آخرین فراهم می آیند. ﴿وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ﴾ (مطففین، آیه ۲۷)؛ «پس اینک پیشقدمان در این کار کوشا باشند».

[ضرورت آموزش فقه]

بخش ۱۴۳

از خداوند می خواهم که آموختن علم فقه را که راه شناخت احکام شریعت و زنده داشتن سنت جدت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است بر دلت اندازد و توان الهام پذیری از عنایات او را داشته باشی و قصد تو در این کار فرمان بردن از خدای تعالی و پیمودن راه راست باشد و مبادا که در کار دین مقلد عوام الناس از غلامان جدت باشی و برای گرفتن فتوا و استفهام مطالب دین در برابر آنها کوچکی کنی که جز مغبون به این کار حقیر قناعت نکند و بدان که هنگامی که کودک بودم «ورام»^۶ جدت - قدس الله روحه - به من مطالبی فرمود که معنای آن این بود که ای فرزند اگر در علم و عمل کاری وارد شدی که خیر تو در آن است به مرتبه پست آن قناعت مکن و مباد که از کسانی که در آن کارند کمتر باشی. نیز جدت از قول (حمصی)^۷ می فرمود: برای امامیه مفتی واقعی باقی نمانده است، بلکه همه، فتوای دیگران را حکایت می کنند و به تکرار باز می گویند. در صورتی که در آن زمان گروهی از اصناف علما بودند و در روزگار ما کسانی نیستند که از نظر مراتب علمی به آنان نزدیک باشند؛ اما باید گفت که اینان به علت طول ایام غیبت و دور بودن از پیشوایان و رهبران دینی که از حیث اشتغال و ادراک معانی در حفظ و پناه باری تعالی بوده اند، معذورند که اگر همپایه علمای سلف نباشند. اما به هر حال امروز فتاوی آنان و پاسخ به مسائل مورد نیاز نقل قول علمای متقدم و ماضی است و این کار بسی آسان است و جز مردمی مسکین و کسانی با همتی پست و بیمایه در این کار ناتوان نیستند. من که پدر توام تقریباً بیش از دو سال و نیم به این عمل مشغول نبودم و از آن پس اگر گاهی به آن مشغول می شدم از روی نیاز نبود، بلکه به منظور حسن صحبت و انس و استنباط فروع بود. کسی که از کوتاهی زندگانی باخبر است و می داند که پس از مرگ از طرفی مقامی، هر کار او، چه بزرگ چه کوچک، مورد رسیدگی و حسابرسی قرار می گیرد باید به میزان نیاز این سفر توشه فراهم آورد.

بر تو باد که در تحصیل فقه به کتابهای جدت (ابو جعفر طوسی)^۸ - رحمه الله علیه - مراجعه کنی، زیرا او در پیمودن راهی که حق تعالی به او نمود سستی و کوتاهی نوریذ.

شرح کتاب‌های موجود نزد مؤلف

[آثار سیاسی در کتابخانه سید بن طاووس]

خدای جل جلاله به دست من کتاب‌های بسیار در هر فنّ تو را آماده فرموده است که امیدوارم تو را به مولای این جهانی و آن جهانی نزدیک گرداند.

در علم «اصول» کتابی مهیا شده است که مطالعه آن تو را به هر معرفت و دانش که بخواهی می‌رساند و در نبوت و امامت کتاب‌های بسیار فراهم آمده است که برای تهیه آن رنج‌ها کشیده‌ام و دیگران دشواری‌ها تحمل کرده‌اند و آن هدیه است عنایت پروردگار جهان هستی را به تو. نیز کتاب‌ها در پارسایی و اخلاق که باید آنها را همنشین و همنفس خود کنی و از آنها بیاموزی، آنچنان که خدای جل جلاله پیمبران و اولیای خود را که پیش از تو بوده‌اند به آن آداب راهنمایی فرموده است به آن مؤدّب گردی و آدابی بیاموزی که حق تعالی مردمی ناتوان را که کمتر از تو بوده‌اند به نیروی آن توانا کرده است تا آن جا که آنان را به فضل و کرم خود در ردیف اولیا قرار داده و در دنیا نیکبخت گردانیده است. و بدان که پیشروان آن کاروان سعادت و بازماندگان آن کاروان، همه از یک گوهرند، جز این که پیشروان را همت بلند پیش رانده است، و واپس ماندگان را همت دون بر جای داشته است. نیز کتاب‌ها در «تاریخ» خلفا و پادشاهان و جز آنان از دنیاپرستان دارم که جهان گذرا را برگزیده‌اند و چهره خرد و مردمی را به ظلمت دنیاپرستی تیره کرده‌اند و بار سنگین گناه بر دوش به وادی جهان باقی گام نهاده‌اند، گویی خواب بی‌خبری آنان را فرا گرفته بوده است که نیکبختی جاودان را به لذت فانی چند روزه فروختند. آری مردم عالی همت هرگز چنین نکنند.

پس ای فرزند، برای رعایت دین و پاس داشتن مقام سرور و مولای خود، از آنان بپرهیز و خدای را در نظر داشته باش و چندان که می‌توانی از آنان دوری گزین که دوستی آنان زهری است کشنده. من تاریخ این زمره تیره روزان را برای تو ذخیره کرده‌ام تا بنگری که در ظاهر و باطن و اول و آخر چه بوده‌اند، و با خود چه کرده‌اند و چگونه با لذت ناپایدار و زودگذر این زندگی کوتاه زیان جاودان خریدارند و چگونه به فریب شیطان هر دو جهان را به پیشیزی فروخته‌اند.

ای محمّد، روزی که سرگرم مطالعه این تاریخ‌ها بودم یکی از من پرسید چه می‌کنی؟ گفتم با آن که زنده‌ام با این همه در میان گورستان‌ها با مردگان نشسته‌ام و می‌بینم که چگونه هادم لذّات این مغروران و فریفتگان دنیا را با زور به گورستان کشانیده و دور از هر سعادت و لذت اسیر ندامت کرده است.

نیز خداوند کتاب‌های «فقه» که از گفته‌های جدّت سید المرسلین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و پدرت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام و عترت معصوم آنان و از شیعیان ایشان تألیف و تصنیف شده، و کتاب‌های بسیار در اخبار و احادیث

آنان عليه السلام را فراهم فرموده است. تو را به خدا که علم فقه را نزد معلمی پرهیزگار و پارسا بیاموز که از رحمت پروردگار جهان درهای مقصود به روی تو بگشاید و امیدوارم که در اندک مدت تو را به توفیق رساند و از صرف عمر بسیار در این راه بی‌نیاز نماید. من قبلاً شیوه اشتغال خود را به این علم نوشته‌ام و امیدوارم تحصیل این علوم بر تو آسان باشد. من تقریباً در مدت یک سال، علم فقه را چندان آموختم که دیگران در چند سال تحصیل کسب می‌کنند و به عنایت خاص که خدای تعالی به ذریه جدّت سید المرسلین - صلوات الله علیه - دارد، از کسانی که سال‌ها در این راه پیشگام بوده‌اند پیشی جستیم.

نخست کتاب الجمل و العقود^۹ را ازبر کردم و با کوشش بسیار آن را فرا گرفتم. کسانی که پیش از من به آن سرگرم بودند جز آن کتاب مطالعه دیگر نمی‌کردند؛ اما من کتاب‌های فراوان مطالعه می‌کردم که از سوی جدّم «ورام بن ابی فراس» - قدس الله سرّه و زاده من مرضیه - از طرف مادر به من انتقال یافته است شب‌ها به آن مراجعه می‌کردم و آنچه آنان در سال‌ها آموخته بودند در دسترس من بود و می‌آموختم و گفته مصنفان را می‌فهمیدم و موارد خلاف را ادراک می‌کردم و در مجلس درس آنچه را که شاگردان حوزه نمی‌دانستند می‌دانستم و در تحصیل علم پیوسته با نشاط و شادی بودم. وقتی از الجمل و العقود فارغ شدم به آموختن نهاییه^{۱۰} پرداختم. وقتی جزء نخستین آن را به پایان رساندم، در علم فقه چنان استاد شدم که «محمد بن نما» معلم من در پشت جلد اول آن کتاب به خط خود مرا مورد مدح و ثنا قرار داد که شایسته آن نبودم، بلکه ثنای واقعی شایسته خداوند است که مالک هر دو جهان است و صادر و وارد کننده معانی به قلب‌ها و الهام دهنده حق و صواب است. سپس جزء دوم النهایه را خواندم و به کتاب مبسوط^{۱۱} پرداختم تا به کلی از شاگردی فراغت یافتم. بعدها از جماعتی کتاب‌ها خواندم که منظور از متن آن روایت‌ها را درست نفهمیدم، اما مورد قبول علما بود از استاد و به خط استاد چیزها شنیدم و خواندم که یاد کردن آن، موضوع را به تفصیل می‌کشد، و اجازه‌هایی که پشت مجلدات بود بر استاد قرائت کردم. ای فرزند، امیدوارم که پروردگار قلب و بینش تو را برای ادراک همه این مطالب از کوچک و بزرگ جمال بخشد بدان که:

اینک کتاب‌ها در فقه در دسترس دارم که چند برابر آن است که در روزگار تحصیل داشتیم، پس ان شاء الله وضع تو از من بهتر خواهد بود که اسباب علم آموختن تو فراهم‌تر است. خدای جل جلاله تو را به آرزوهایی که داری بیش از آن که مرا برساند و دعای حال مرا درباره تو مستجاب فرماید.

و خداوند منان کتاب‌های پراهمیت در «تفسیر قرآن کریم» از مفسرانی که دین‌ها و عقاید مختلف داشته‌اند تو را فراهم فرموده است. وای محمّد، ای فرزند که امیدوارم خدای تعالی تو را به آنچه مطلوب اوست دلالت فرماید و شرف خشنودی دایم خود را نصیب تو فرماید. بدان که مردم در تفسیر

قرآن چندان اختلاف کرده‌اند که روی حقیقت را پوشانده‌اند و کار را به این جا کشانیده‌اند که مسیر فهم قرآن را تغییر دهند و فهم آیات محکمت را نیز دشوار سازند و مردم را در آن وادی، حیرت‌زده رها کنند با آن که نفس تنزیل مقدس قرآن شخص را از احتمالات برکنار می‌دارد، زیرا حضرت علام الغیوب حیات دل و سعادت دو جهانی به تو عطا فرموده است. در تفسیر آیاتی از احکام یا آنچه درباره رفتگان است مراد از نقش تنزیل را نمی‌توان فهمید.

رسول خدا ﷺ و عترت پاک او علیهم‌السلام که از قرآن جدا نیستند. سخنانی گفته‌اند که مایهٔ بهبودی رنجوران و چراغ راهنمای گمشدگان است، اما آیات متشابه که معرفت و تحقیق آن از دشواری‌هاست علم آن همه را باید به خدای جل جلاله وا گذاشت. من در خطبه کتاب فتح الجواب الباهر فی خلق الکافر سخنانی از پدرت علی علیه‌السلام که در ضمن خطبه جلیلی بیان فرموده است آورده‌ام. [...]

و بپرهیز از تقلید کسانی که خود را عالم دین می‌دانند و در مدح پادشاهان و امیران شعر می‌سرایند، چه، آنها از هلاک شدگانند و اگر توبه نکنند از آن گفته‌ها پشیمان گردند و در روز شمار آرزو می‌کنند که ای کاش زبان نمی‌داشتند و سخن گفتن نمی‌دانستند تا این اشعار را نگفته بودند و من از آنان که این گونه اشعار را می‌نویسند و از بر می‌کنند حیرت‌زده‌ام و شایسته مقام علمی آنان محو کردن این سخنان بی‌بوده است.

ای فرزند، آیا دیده‌ای که این زمره مردم در ستایش ایزد منان و رسول بزرگوار و خاصان او سخن گفته باشند؟ آیا نمی‌بینی از کسانی مدح و ثنا گفته‌اند که مورد خشم و سرزنش الهی و رسول بزرگوار صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و خاصان او علیهم‌السلام بوده‌اند؟ آیا این کار دوری جستن از آستان الهی و هتک حرمت او - جل جلاله - نیست؟ آیا این کار تجاوز به حریم حرمت امامان پاک به هر حال به آنان نیاز دارند نیست؟ اگر خدای منان به تو طبع شعر عنایت فرماید از مطالبی که رضای الهی و پیشینیان پاک تو در آن باشد پای بیرون منه. [...]

جهاد

بخش ۱۴۸

ای فرزند که امیدوارم خدای جل جلاله تو را به شرف جهاد با نفس و با هر کس که تو را از حضرتش جل جلاله باز دارد سرافراز فرماید بلکه به تو نیرویی عنایت فرماید که جهاد بر تو آسان گردد و از آنچه برای قرب به حضرتش انجام دهی لذت ببری. بدان که اگر جهاد با حضور آن کس که طاعتش بر تو واجب است واجب گردد (او) - صلوات الله علیه - خود کفایت تو کند و وظایف جهاد را به تو بیاموزد مرا نیز.

اما اگر در حضور کسی که طاعت او واجب نیست گرفتار جهاد گردی، ممکن است در آن حال جهاد بر همه مسلمانان واجب شده باشد و آن وقتی است که اساس اسلام در معرض خطر باشد. در حالی چنین سر و جان و هر چه را عزیز می‌داری که همه از آن خدای جل جلاله است که از روی لطف و کرم به تو عنایت فرموده است، باید فدا کرد.

پس شایسته است که هر عزیزی در این راه دست از عزت بکشد. بدان که همه هستی از آن کسی است که آن را آفریده است و بخشیده است و در راه آفریننده نیکوترین تقدیمی ذخایر خردهاست و کیست که به تقدیم کالبد و روان و خرد به آستانش از پروردگار هستی بخش شایسته‌تر باشد که تو آنچه داری همه رشحه‌ای از دریای بی‌کران کرم و لطف اوست، پس هر گاه تو را به سوی خود بخواند زنه‌ار که از بذل و جان و مال دریغ نکنی، که اگر چنین کنی فرشته جان ستان یا جز او آن را از تو باز خواهد ستاند، و اگر در تسلیم آن به آستان مقدسش بخل ورزی، شرف خدمت و طاعت و بذل جان و مال در راه گرامی داشت دین او که نزد او عزیز است از دست تو به در خواهد رفت و تباه خواهد شد.

تقاضای سید بن طاووس از خلیفه برای گفت و گو با تاتار

بخش ۱۴۹ [اصل دعوت]

وای فرزند - که خداوند تو را در راه اصلاح ثابت قدم دارد و نامت را در جریده خاصان خود ثبت فرماید - بدان که چون سپاه تاتار و ترکان بر شهرهای خراسان پیروز شدند و در آن شهرها طمع کردند و در زمان (مستنصر) خلیفه عباسی - که خداوند پاداشی به او عطا فرماید که شایسته آن است - تا نزدیکی بغداد رسیدند. فرمانده سپاه خلیفه امیر «قشمر» بود و با قوای خود در بیرون بغداد مستقر شده بود و هر دم بیم هجوم لشکر ترکان را داشتند و در شهر بغداد اعلان جهاد داده بودند. من به امیر (قشمر) نوشتم که نامه مرا به خلیفه عرضه کن و از او رخصت خواه که برای حال این مهم اجازت دهد به شرط آن که هر چه من می‌گویم همان بگویند و هر جا خاموشی گزینم همچنان خاموشی گزینند تا کار را با گفت و گو و تدبیر اصلاح کنم؛ چه کیان اسلام در خطر است و اگر کسی برای اصلاح کار مردمان اقدام نکند از سوی خدای جل جلاله معذور نباشد. در نامه خود نوشته بودم که من با زره و سلاح و سپاه به دیدار تاتار نخواهم رفت، بلکه با همین جامه و به شیوه معمول و عادی خود خواهم رفت و می‌خواهم برای خدا با آنان از در صلح درآیم و چنین شرط کنم که آنچه در دست شماست در دست شما باقی ماند و باری هر چه در توان دارم به کار برم تا صلح برقرار شود که این کار موجب رضای اله و تقرب به آستان او جل جلاله می‌باشد، اما آنان بهانه آوردند و جز آن که من خواستم

می‌خواستند. سپس نزد دوستی رفتم که مقام وزارت دربار داشت و به او گفتم از خلیفه اجازت خواه که من و رضا برادرم و فرزندان محمد بن محمد بن محمد اعجمی نزد تاتار روییم و ترجمانی با خود همراه کنیم و با الهام الهی با آنان گفت و گو کنیم امید است که خدای تعالی با قول یا فعلی یا چاره‌جویی و تدبیری این بلا را از سر ما رفع فرماید. به پاسخ گفتم می‌ترسم در این دیدار مراتب شئون دولت را رعایت نکنید و چنین پندارند که سفیر مایید. گفتم کسی را با ما بفرستید که مورد اطمینان شما باشد تا اگر نزد تاتار اظهار کنیم، فرستاده شمایم سر ما را برای شما بیاورد. در این صورت شما نزد آنان معذور خواهید بود.

منظور من از این ملاقات آن است که به آنها بگوییم ما فرزندان صاحب دعوت نبوی هستیم و از کشور محمدی آمده‌ایم و آمده‌ایم تا درباره دین و کشور خود با شما گفت و گو کنیم که اگر سخن ما را نپذیرفتند نزد خدا و رسول او مسؤول نباشیم. آنگاه که چنین گفتم آن دوست گفت باش تا من باز گردم. گویی می‌خواست مطلب را به اطلاع (مستنصر) خلیفه - جراه الله عنی ما هو اهله - برساند. پس از دیری مرا طلبید و گفت اکنون مقتضی نیست که چنین کنیم. هنگام ضرورت اجازه خواهیم داد. اینک گروهی که به کشور ما حمله آورده‌اند لشکری متفرق و دسته‌های غیر متشکل هستند. رئیس معینی که گوش به فرمان او باشند ندارند تا شما با او گفت و گو کنید. گفتم اکنون ما با نیت خالص آمده‌ایم تا این کار را به پایان برسانیم، من بیم آن دارم که وقتی رخصت این کار را به ما بدهید که این همت و خلوص نیت در ما نباشد. با این همه به ما رخصت دیدار ندادند و شد آنچه شد.

باز چنین روی داد که وقتی عازم خراسان بودم از خلیفه اجازت آن خواستم که به زیارت مولینا علی بن موسی الرضا - علیه التحیه و الثناء - مشرف شوم. پس از اجازه او به آماده کردن وسائل حرکت پرداختم. هنگام حرکت کسی که واسطه گرفتن اذن بود نزد من آمد و گفت خلیفه دستور داده است که به رسالت نزد بعضی از پادشاهان بروی. عذر آوردم و گفتم اگر در این رسالت موفق گردم دست از من نخواهید کشید و پیوسته مرا به رسالت و سفارت خواهید فرستاد و اگر پیروز نشوم در چشم شما کوچک و بی‌مقدار خواهم شد؛ زیرا چنین خواهید پنداشت که من شایستگی چنین کاری ندارم. افزون بر این، اگر بپذیرم و به سوی مقصود روانه شوم حسودان در کمین باشند و از من سعایت کنند و بسا که گویند من با پادشاه ترکان بیعت کرده‌ام که او را به این دیار رهنمونی کنم. شما نیز قول آنان را بپذیرید و به کشتن من همت گمارید. گفتم: پس چه باید کرد و پاسخ خلیفه چیست؟ گفتم استخاره می‌کنم اگر «لا تفعل» آمد خلیفه خود داند که من هرگز خلاف استخاره نکنم. پس استخاره کردم و از رفتن عذر خواستم. پاره‌ای از این سخنان را در پیش گفته‌ام.

بخش ۱۵۰

درباره امام عصر عجل الله فرجه الشريف

ای فرزند، ای محمد، تو را و برادرت را و هر کس را که این کتاب را بخواند به آشتی و درستی در معامله با خدای عزوجل و رسول او ﷺ و حفظ و رعایت فرمان خدا و رسول که درباره ظهور مولای ما مهدی ﷺ بیان فرموده‌اند و بشارت داده‌اند سفارش می‌کنم، چه، قول و عمل بسیاری از مردم از نظرهای فراوان با عقیده آنان مخالف است؛ مثلاً بارها دیده‌ام که اگر بنده‌ای یا اسبی یا درهم و دیناری از آنان گم شود سراپا متوجه آن می‌شوند و برای یافتن آن نهایت کوشش را به عمل می‌آورند، اما ندیده‌ام که کسی برای تأخیر ظهور آن حضرت و عقب افتادن اصلاح اسلام و تقویت ایمان مسلمانان و قطع ریشه کافران و ستمگاران به اندازه دل‌بستگی به این امور ناچیز دل‌بسته باشد و به اندازه‌ای که برای از دست دادن این اشیا متأثر می‌گردد متأثر باشد.

پس چنین کسانی چگونه مدعی آنند که به حق عارفند و به رسول او واقف و به امامت آن حضرت معتقد؟ و چگونه ادعای دوستی آن بزرگوار می‌کنند و درباره چگونگی‌های والای او به مبالغه می‌پردازند، و از آن جمله کسانی را دیده‌ام که به زبان، سروری و ظهور آن حضرت و نفوذ احکام امامت او را واجب می‌شمارند، اما اگر سلطان یا امیری از دشمنان آن امام بزرگوار و از منکران امامت او به آنان احسان و مهری داشته باشد و عنایتی روا دارد به او دل می‌بندند و مهر او را در دل جای می‌دهند و بقای او را می‌خواهند و به اندازه‌ای به او متوجه می‌گردند که از طلب مهدی ﷺ باز می‌مانند و واجبات را از یاد می‌دهند من جمله عزل و بی‌کار شدن آن سلطان یا امیر را که باید پیوسته آرزو داشته باشند نمی‌خواهند.

و از آن جمله گروهی را می‌شناسم که بر خود واجب می‌دانند که به شادی آن حضرت شاد باشند و به اندوه او اندوهگین، و می‌گویند آنچه در این جهان است و آنچه به ما رسیده است به برکت وجود آن بزرگوار است، با این همه اگر درهم و دیناری یا قطعه زمینی از ایشان غصب شود بیش از غصباها و غارت‌های اموال دیگران متأثر می‌گردند. آیا این گونه حالات و چگونگی‌ها با وفای به حق تعالی و معرفت او جل جلاله و شناخت رسول او ﷺ و معرفت اوصیای او ﷺ مناسبتی دارد؟

نیز از آن جمله روزی به مردی که به ظاهر دل‌بسته ظهور شریف آن بزرگوار است و به او دعوی وفاداری می‌کند و از غیبتش سوگوار و اندوهناک است، گفتم اگر آن حضرت ﷺ به تو بگوید که من از طریق پدران خود دانسته‌ام که اگر ظهور کنم به محض این که چشمت به من افتد در دم جان خواهی سپرد، اما اگر در ظهور من تأخیر افتد بیست سال دیگر با کمال خوشی با زن و فرزند و اهل و عیال خواهی زیست، آیا چند روزه زندگانی این جهان فانی را به تأخیر ظهور من ترجیح خواهی داد؟

و دیگر به کسی که در اظهار دوستی و مهربانی حضرت مبالغه می‌کرد، گفتم که اگر آن حضرت به تو ابلاغ کند که پادشاه کشور تو در ایام غیبت او روزی هزار دینار به تو می‌پردازد و آن مال بر تو حلال و پاکیزه است و مدت‌ها نیز آن را دریافت خواهی داشت، پس آن گاه حضرت بزرگوار امام به تو ابلاغ فرماید که خدای تعالی اذن ظهور داده است و از این پس آن مبلغ بر تو حلال نیست، آیا تو ترجیح می‌دهی که غیبت به طول انجامد و آن مستمری را دریافت کنی تا حضرت او ظهور کند و مستمری قطع شود و آن را مستمری یکی از دشمنان تو قرار دهد که در رتبه از تو پایین است با این همه به حساب و کتاب تو نیز رسیدگی نمایند؟ آیا کدام یک از این دو را ترجیح می‌دهی؟ طول غیبت و اخذ روزی هزار دینار را، یا شتاب در ظهور امام و قطع آن مبلغ و پرداختن آن به دشمن تو؟

به یکی از برادران گفتم اصحاب مهدی عجل الله تعالی فرجه کسانی‌اند که آن بزرگوار را برای آنچه خدا می‌خواهد خواسته‌اند، خواه به دنیای آنان سودمند باشد یا زیانبخش. در هر حال تابع مشیت الهی هستند. یکی از معتقدان به امامت آن بزرگوار عجل الله تعالی فرجه گفت برای من در غیبت امام شبهه حاصل شده است. گفتم آن چیست؟ گفت آیا برای آن حضرت امکان ندارد که یکی از شیعیان خود را ملاقات کند و اختلاف‌هایی را که در دین جدش صلی الله علیه و آله روی داده است از میان ببرد؟ از من خواست که پاسخ آن را بدهم، نه آن سان که در کتاب‌ها نوشته‌اند، چه، از آنها و از آنچه شنیده است رفع شبهه او نشده است.

گفتم آیا قدرت آن حضرت در رفع اختلاف‌ها بیشتر است یا توانایی خدای متعال؟ و آیا رحمت و فضل حق تعالی بیشتر است یا رحمت و فضل و عدل آن بزرگوار؟ گفت البته قدرت و رحمت و عدل الهی. گفتم چرا خدای ارحم الراحمین و اکرم الاکرمین این اختلاف‌ها را رفع نمی‌فرماید و می‌دانیم که خدای تعالی برای این کار راه‌ها و اسباب‌ها در حیطة قدرت دارد که بنی‌آدم را آن امکان نیست. آیا در این کار حکمت و مصلحت و عدل و فضیلت نیست که او جل جلاله مقتضی دانسته است؟ گفت آری. گفتم پس عذر خلیفه و جانشین او نیز همان اقتضای کار است، چه، آنچه حضرت او کند آن است که امر و رضای الهی است. آنگاه سخن مرا پذیرفت و شبهه او برطرف گردید و دانست که این سخن حق را که پروردگار جل جلاله بر زبان من جاری ساخته است صحیح و درست است.

پی‌نوشت‌ها

۱. الضحی (۹۳) آیه ۱۱.
۲. جذاعلای او داوود بن حسن مثنی است.
۳. یکی دیگر از اجداد وی سلیمان بن داوود می‌باشد. مادر سلیمان، ام کلثوم، دختر امام سجاد علیه السلام بوده است.
۴. از کشف المحجّه ترجمه‌های مختلفی در دست است. از جمله راه سعادت ترجمه سید باقر شهیدی گلپایگانی و ترجمه دیگر که با ترجمه کتاب طریف - اثر دیگر سید بن طاووس - به دست آقای طبسی در سال ۱۳۱۰ قمری بنا به گفته علامه حاج آقا بزرگ در الذریعه انجام شده است. در مقاله حاضر از ترجمه آقای اسدالله مبشری استفاده کرده‌ایم که مشخصات آن به قرار زیر است:
- سید بن طاووس، کشف المحجّه یا فانوس، ترجمه اسدالله مبشری، (تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۸) ص ۲۲۹.
- شماره بخش‌ها بر اساس آن چیزی است که در متن اصلی ثبت شده است.
۵. اشاره به نعمت‌های بهشت است، منظور این است که برای این نعمت‌ها باید عمل کرد.
۶. ورام بن علی بنایی فراس‌حی، از فرزندان مالک اشتر نخعی (ره).
۷. حمصی، شیخ الامام سدید الدین محمود بن علی بن الحسین الحمصی رازی علامه زمان خود، پرهیزگار و ثقه دارای تصنیف‌های بسیار.
۸. ابو جعفر محمد بن حسن بن علی طوسی - قدس الله روحه - متولد رمضان ۳۸۵ عارف اخبار و رجال و فقه و کلام و ادب بیش از سیصد تن از علمای شیعه که به درجه اجتهاد رسیدند و بسیاری از علمای عامّه شاگردان او بوده‌اند. آن بزرگوار از شاگردان شیخ مفید ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان - قدس سرّه - و سید مرتضی علم الهدی - قدس سرّه - بوده است. در عصر خلافت «قائم بالله» که دولت آل بویه منقرض شد و سلجوقیان پدید آمدند، دشمنان، خانه او را تاراج کردند ناچار به نجف اشرف انتقال یافت و تا پایان زندگی در آن آستان قدس اقامت گزید و حوزه علمی نجف را بنیاد نهاد. در محرم ۴۶۰ درگذشت و در خانه خود مدفون شد و امروز این (مسجد طوس) به نام آن مرحوم معروف است.

-
۹. تألیف شیخ طوسی (ره) در عبادات.
۱۰. تألیف شیخ بزرگوار (طوسی) (ره) که فتاوی پیشوایان شیعه را که در صدر اول متداول بوده است عیناً نقل کرده است.
۱۱. کتاب مبسوط از شیخ طوس در فقه.